**مقاله: گزارشى از كتاب اظهار الحق / مهدى فرمانيان**

رحمت الله هندى، اظهار الحق،  
تحقيق دكتر ملكاوى، چاپ دوم، دارالحديث، قاهره، 1413 ق.  
  
مقدمه

در طول تاريخ اسلام، دفاع از اسلام و پاسخ به شبهات مسيحيان يكى از دلمشغولى هاى عالمان دينى بوده است. در قرن سيزدهم هجرى، مسلمانان هند بعد از ورود كمپانى هند شرقى و تسلط انگليس بر امور ادارى هندوستان با فوجى از مبلّغان و گروه هاى تبشيرى رو به رو شدند كه در پى اثبات حقانيت مسيحيت و نقد اسلام و پيامبر آن بودند. در اين مسير عالمان دينى وظيفه خود را دفاع از كيان اسلام ديده، با هميارى و همكارى هم به نقد مسيحيت و پاسخ به ايرادات آنها پرداختند. يكى از مشهورترين اين آثار، كتاب اظهار الحق، تأليف شيخ رحمت الله هندى است كه به زبان عربى در سال 1280 قمرى به نگارش درآمد و در سال 1284 قمرى به چاپ رسيد.

كتاب اظهار الحق يكى از مهم ترين ردّيه هايى است كه در قرون اخير عليه مسيحيت تصنيف گرديده و ردّيه نويسان پس از آن، از وى مطالبى نقل كرده اند. مرحوم علامه محمدجواد بلاغى نيز در كتاب الهُدى الى دين المصطفى به كرّات از اظهار الحق مطالبى نقل كرده[[1]](#footnote-2)[1] كه نشانه اهميت و تأثير كتاب اظهار الحق بر خلف خويش است.

اين كتاب چاپ هاى متعددى دارد (فراتر از ده چاپ) كه بهترين چاپ آن به تحقيق دكتر محمداحمد خليل ملكاوى در چهار جلد در مصر صورت گرفته است. دكتر ملكاوى در مقدمه مفصل خويش به مباحثى همچون هند در قرن سيزده، زندگانى شيخ رحمت الله هندى، دليل تأليف اظهار الحق، چاپ هاى كتاب، ترجمه اظهار الحق به ديگر زبان ها، روش تصحيح كتاب و يافتن نسخه دست نوشت مؤلف، مى پردازد و مى نويسد: «كتاب حاضر با نسخه دست نوشتِ مؤلف كه در مكه موجود است و چاپ اول آن كه توسط مؤلف مقابله شده، تطبيق داده شده، و اكثر آثارى را كه مؤلف در اين كتاب مورد استناد قرار داده، بررسى نموده و تطبيق داده ايم».

زندگانى ملاّ رحمت الله هندى

رحمت الله بن خليل هندى كه نسبش به عثمان خليفه سوم مى رسد، در سال 1233 ق/ 1818 م در دهلى در خانواده اى علمى به دنيا آمد و نزد پدر خويش و ديگر اساتيد تلمذ نمود و زبان فارسى، عربى و اردو را آموخت. وى در سال 1270 ق به مناظره با مسيحيان پرداخت و با فاندر رئيس كشيشان و مبلّغان مسيحى در هند و مؤلف كتاب ميزان الحق (در ردّ اسلام) در مجلس عمومى مناظره كرد. وى در اين مناظره از فاندر اقرار گرفت كه در هشت موضع از كتاب مقدس تحريف صورت گرفته و چهل مورد اختلاف اساسى در عبارات آن وجود دارد. فاندر مناظره را نيمه تمام رها كرد و گفت: «تثليت به عقل ثابت نمى شود، بلكه به كتاب است و اگر كسى حقانيت انجيل را نپذيرد، نمى توان با او درباره تثليت بحث نمود» (ص41 مقدمه). ملاّ رحمت الله هندى اين مناظرات را به صورت مكتوب درآورد و به زبان فارسى و اردو به چاپ رسانيد. او در قيام مسلمانان عليه انگليس در سال 1857م/ 1273 ق شركت كرد و مورد تعقيب قرار گرفت، لذا در سال 1278 ق مخفيانه به مكه عزيمت نمود و مدرسه صولتيه را در مكه تأسيس كرد كه هنوز باقى است.

وى در مكه به تأليف كتاب اظهار الحق پرداخت و آن را در سال 1280 ق به پايان برد و در سال 1284ق به چاپ رساند. رحمت الله هندى در سال 1308 ق در مكه از دنيا رفت.

مقدمه مؤلف

رحمت الله هندى در مقدمه كتاب، به نحوه ورود خود به اين مباحث اشاره كرده، مى نويسد: «بعد از ورود انگليس به هند، كشيشان به تبليغ مسيحيت پرداختند و رسائلى در رد اسلام نوشتند و بين عوام پخش كردند. من نامه اى نوشته، درخواست مناظره كردم. مناظره در سال 1270 ق در اكبرآباد برپا شد و پيروزى در بحثِ تحريف و نسخ با ما بود. سپس به مكه آمدم و شيخ احمد بن زينى دحلان از من درخواست كرد كه اين مطالب را به زبان عربى بنويسم، لذا اسمش را اظهار الحق گذاشتم».

نويسنده متذكر مى شود كه اكثر مطالب را از آثار پروتستان ها آورده; زيرا پروتستان ها در هند مسلط بودند. وى به غير از ترجمه هاى عهد عتيق و جديد، به چندين تفسير كتاب مقدس مراجعه كرده، در سراسر كتاب از آنها نقل قول مى كند. وى در ادامه به نقد عبارات ميزان الحق پرداخته، اشتباهات تاريخى و نقل قول هاى اشتباه وى را متذكر مى شود.

باب اول: در بيان كتاب هاى عهد عتيق و عهد جديد

باب اول خود داراى چهار فصل است كه فصل اول پيرامون نام و تعداد كتاب هاى عهد عتيق و جديد است. نويسنده در اين فصل به تفصيل به سى و هشت كتاب عهد عتيق پرداخته، بعد از ذكر نام آنها مى گويد: اين سى و هشت كتاب نزد جمهور قدماى مسيحى معتبر بوده است، ولى در نُه كتاب بعدى عهد عتيق اختلاف هست. اما از كتاب هاى عهد جديد بيست كتاب و رساله در نزد تمام مسيحيان اعتبار دارد، ولى در مورد هفت كتاب اختلاف وجود دارد. در سال 325 م تمام كتب و رسائل عهد عتيق ـ اعم از متقن و مشكوك ـ پذيرفته شد و در سال 364 م هفت كتاب مشكوك عهد جديد نيز قبول شد و در سال 397 م شورايى برگزار شد كه در تاريخ با عنوان شوراى كارتاژ از آن ياد مى شود. در اين شورا هفت كتاب ديگر به عهد جديد اضافه شد. شوراهاى بعدى مثل شوراى فلورانس و ترنت حكم شوراى كارتاژ را تأييد كردند و عهد جديد صورت نهايى خود را يافت و هزار و دويست سال اين كتبِ مشكوك، در نزد مسيحيان الهام و وحى تلقى شد تا اين كه پروتستان ها ظهور كردند و هفت كتاب مورد پذيرش شوراى كارتاژ را رد كردند. بنابراين بيست و سه كتاب از مجموعه كتاب هاى عهد عتيق و عهد جديد تا سيصد سال از كتاب هاى مشكوك بود و در الهامى بودن آنها شك، اما با چند شورا، وحيانى شد و هزار و دويست سال به آن عمل گرديد، ولى دوباره هفت كتاب از حيّز انتفاع خارج گرديد و از اعتبار ساقط شد. وى نتيجه مى گيرد كه دينى كه در الهام و وحى بودن كتاب هايش شك است، چگونه خود را حق مى داند؟!

فصل دوم: عدم تواتر در اسناد كتاب هاى عهد عتيق و عهد جديد; در اين فصل نويسنده به نكته اى دقيق اشاره كرده، مى گويد: «هنگامى كتابى آسمانى و واجب التسليم است كه يقين داشته باشيم كه اين كتاب از فلان پيامبر و به سند متصل بدون تغيير و تبديل به دست ما رسيده است، اما هيچ يك از كتاب هاى عهد عتيق و عهد جديد اين شرط را ندارند، پس چگونه مسيحيان ما را به پذيرش آن فرامى خوانند؟ توضيح آن كه:

1. عهد عتيق و بالاخص تورات سند متصل ندارد; زيرا تا زمان حضرت موسى(ع) سندش، منقطع است. تورات در حمله بخت النصر از بين رفت و عَزرا آن را بازنويسى كرد. عزرا آنچه را به صورت شفاهى از احبار شنيده بود، از نو صورت بندى كرد و تورات را بازسازى نمود.

در تمام تورات به صيغه غايب از حضرت موسى(ع) ياد شده است; حال چگونه مى توان ديدگاه يهوديان را پذيرفت كه تورات از تصنيفات حضرت موسى(ع) است. اين تورات بنا به تصريح برخى از شارحان و مفسران كتاب مقدس، پانصد سال بعد از رحلت موسى(ع) نوشته شده است. از مطالعه تورات نيز به دست مى آيد كه يهوديان در اورشليم اند و حال آن كه تورات در صحراى سينا نازل گرديده است و نكته پايانى اين كه در سفر تثنيه آمده است كه تورات را بر سنگ بنويس; چگونه مى توان مطالب پنج سفر كنونى را بر سنگ نوشت؟

مؤلف در ادامه به اشتباهات عددى و تاريخى تورات پرداخته، مى پرسد: چگونه امكان دارد وحى باشد و اين همه اشتباه داشته باشد; بنابراين مى توان نتيجه گرفت كه «دليل قطعى اى بر نگارش تورات به دست حضرت موسى(ع) وجود ندارد» (ص128). حالِ تورات اين بود; حال كتاب هاى ديگر عهد عتيق از تورات بدتر است. تا كنون نه اسم مصنف اكثر كتاب هاى عهد عتيق مشخص است و نه زمان تصنيفش. در مورد هر يك، اقوال مختلفى ذكر شده كه گاه بالغ بر بيست و چهار قول مى شود. مؤلف كتابِ يوشع، كتاب داوران، كتاب ايوب، زبور داود، كتاب جامعه و... مشخص نيست و در مورد مصنّف هاى ديگر كتب اختلافات بسيارى وجود دارد (ص129ـ150).

2. اناجيل سند متصل ندارد: اكثر مسيحيان قائلند كه انجيل متّى به زبان عبرى بوده، ولى نمى دانند چه كسى آن را از زبان عبرى به زبان يونانى ترجمه كرده و آيا ترجمه مثل اصل، اصالت دارد؟ و وقتى حال مترجم را ندانيم از كجا اعتماد كنيم كه عين عبارات را ترجمه كرده و در آن دخل و تصرف نكرده است؟

در برخى از ابواب و آيات انجيل مرقس و لوقا، بين علماى مسيحى اختلاف وجود دارد و معلوم نيست مصنف انجيل يوحنا همان يوحناى معروف باشد; زيرا در متن انجيل يوحنّا، از يوحنا به صيغه غايب ياد مى شود و از نظر ادبى با رساله يوحنّا اختلاف فاحشى دارد. همچنين هشت رساله از رسائل عهد جديد تا سال 363 ميلادى مشكوك بود و سپس پذيرفته شد.

نكته ديگر اين كه تا قرن شانزدهم ميلادى ترجمه يونانى معتبر و ترجمه عبرى محرّف شناخته مى شد و از قرن شانزده (ظهور آيين پروتستان) به عكس گرديد و عبرى معتبر، و يونانى محرّف شناخته شد. با اين اوصاف، آيا مى توان به مطالب اناجيل و عهدين اعتماد كرد و آن را وحى و بدون اشتباه و تحريف دانست؟

فصل سوم: عهدين پر از اغلاط و داراى اختلافات بسيار است: نويسنده نخست به اختلافات كتاب عهد عتيق و عهد جديد پرداخته و با تطبيق آيات آنها با يكديگر به يكصد و بيست و پنج اختلاف اشاره كرده است. اين اختلافات در احكام، اسباط بنى اسرائيل، تعداد اولاد آنها، تواريخ و امور جارى يهوديان است كه به خاطر جزئى بودن آنها از ذكرشان خوددارى كرده، فقط به دو نمونه بسنده مى شود; مؤلف كتاب مى نويسد: «فقط در نَسَب حضرت عيسى(ع) شش اختلاف در آيات عهد جديد وجود دارد و يا بنابر انجيل متّى، از داود تا مسيح 26 نسل و بنابر انجيل لوقا 41 نسل وجود دارد». جلد اول كتاب با بيان اين اختلافات به پايان مى رسد.

مصحح كتاب، دكتر ملكاوى، جلد دوم كتاب را با بخش دوم از فصل سوم كه در بيان اغلاط عهدين است شروع كرده. ملا رحمت الله هندى يكصد و ده غلط، را كه بيشتر آنها از اناجيل است، بيان كرده، مى نويسد: «اين اغلاط غير از اغلاطى است كه در بخش نخست يعنى در بخش اختلافات ذكر كرديم»; زيرا در بخش نخست با مقابله كتب عهدين به اين اختلافات و اغلاط رسيديم و در اين بخش به اغلاطى كه با واقع، عقل، تاريخ، عرف يا رياضيات و علوم ديگر در تعارض است، اشاره مى كنيم. براى مثال مى توان به اين نكته اشاره كرد كه بنابر تصريح سفر خروج، اقامت بنى اسرائيل در مصر 340 سال بوده است، حال آن كه در واقع 215 سال بوده است; يا در سفر اعداد آمده كه مردان بالاى بيست سال بنى اسرائيل غير از لاويان، ششصد هزار نفر بوده كه با احتساب زنان، كودكان و لاويان بايد بالاى چند ميليون نفر باشند، حال آن كه اين امر با واقع منطبق نيست.

فصل چهارم: ادعاى الهام تمام كتاب ها يا تمام مطالب مندرج در عهدين ادعايى است بدون دليل: نويسنده در اين فصل به هفده دليل، الهامى بودن عهدين را مورد نقد قرار داده:

اغلاط معنايى زياد كه يا از روى قصد يا سهو كاتب صورت گرفته است; اغلاط تاريخى و ظاهرى كه 110 عدد از آنها را بيان كرديم; تحريفات عمدى كه به يكصد مورد آن در باب دوم اشاره خواهيم كرد; اختلاف كاتوليك ها و پروتستان ها در تعداد كتاب ها; اقرار برخى از بزرگان مسيحى مبنى بر عدم وحى و الهامى بودن برخى از كتب; وجود كتب آپوكريفايى يا ثانوى; اقرار برخى از شارحان كتاب مقدس بر اين كه تمام كلمات و اقوال مندرج در كتب عهدين الهامى نيست; اقرار قدماى مسيحى بر عدم مصونيت حواريون; اختلاف مسيحيان در نحوه برخورد روح القدس با حواريون و اين كه آيا او عين الفاظ را تعليم مى داده يا معانى آنها را; اعتقاد برخى به اين كه حضرت موسى(ع) قبل از نبوت، سِفر تكوين را نوشت; و همه مواردى كه در نقد تاريخى كتب عهدين نوشته شده به تواتر معنوى اين نكته را به اثبات مى رساند كه انجيلْ مقدس و الهامى نيست;

همچنين وجود انجيلى بنابه تصريح مسيحيان به نام انجيل مرجع كه اناجيل ديگر را از آن گرفته اند، نشان مى دهد كه اناجيل ملهم نبوده و آنها را از روى متن ديگرى نوشته اند كه آن متن از بين رفته است. به عبارت ديگر انجيلى كه قرآن از آن ياد مى كند از بين رفته است و اناجيلِ مكتوبِ انسان هاى غير معصوم، باقى مانده است;

بنابراين بايد پذيرفت كه: انجيل اصلى كه او الهامى و مقدس بوده، مفقود شده است; در اناجيل كذب راه يافته است; در اناجيل تحريف صورت گرفته است; اناجيل اربعه قبل از قرن دوم مورد قبول نبوده است.

پس قرآن صادق است كه فرموده: «ما انجيل و تورات را فرو فرستاديم» و اين يهوديان و مسيحيان بودند كه در آن تحريف نموده، عهدين را بازنويسى كردند و چون قرآن نسبت به تكذيب يا تصديق مطالب تورات و انجيل فعلى ساكت است، ما هم سكوت كرده، تكذيب يا تصديق نمى كنيم; اگر مطالبش مطابق قرآن بود، مى پذيريم وگرنه ردّ مى كنيم. مؤلف در ادامه به روايات و ديدگاه هاى علماى اسلامى در زمينه پذيرش يا عدم پذيرش مطالب عهدين پرداخته كه از ذكر آنها خوددارى مى كنيم.

باب دوم: وقوع تحريف در عهدين

ملا رحمت الله هندى با تقسيم تحريف به معنوى و لفظى، مى نويسد: «ما با مسيحيان در تحريف معنوى اختلافى نداريم; زيرا آنان نيز معتقدند كه يهوديان در تفسير عهد عتيق، مرتكب تحريف معنوى شدند. آنچه پروتستان ها منكرِ آن هستند، تحريف لفظى در سه بخش است: تحريف لفظى به تبديل; تحريف لفظى به زياده و تحريف لفظى به نقصان.

نويسنده در بخش تحريف لفظى به تبديل، در ابتدا با توصيف نسخه هاى مشهور عهد عتيق نزد اهل كتاب مى نويسد: «سه نسخه از عهد عتيق نزد اهل كتاب مشهور است: نسخه عبرى كه يهوديان و پروتستان ها آن را قبول دارند; نسخه يونانى كه نزد كاتوليك ها و ارتدوكس ها معتبر است; نسخه سامرى كه نزد سامريان معتبر است كه همان نسخه عبرى، همراه با هفت كتاب ديگر است».

وى در ادامه با مقايسه اين سه نسخه، به تحريفات لفظى از نوع تبديل اشاره كرده است; فاصله زمانى ميان خلق آدم تا طوفان نوح، در نسخه عبرى 1656 سال، در نسخه يونانى 2262 سال و در نسخه سامرى 1307 سال است; فاصله زمانى ميان طوفان نوح تا ولادت حضرت ابراهيم(ع) در عبرى 292 سال، در يونانى 1072 سال و در سامرى 942 سال است.

مؤلف در لابه لاى اين شواهد مطالب ذى قيمتى را نيز بيان كرده كه به يكى از آنها اشاره مى كنيم. وى در صفحه 448 مى نويسد: «جمهور اهل كتاب معتقدند كه سفر اول و دوم از اخبار ايام را عزرا به كمك حجّى و زكريا نوشته است; زيرا كتب مقدس در حمله بخت النصر از بين رفت. همچنين پروتستان ها معتقدند كه انبياء از گناه، خطا و نسيان مصون نيستند، اما در تبليغ دين و تحرير آن از خطا مصونند و حال آن كه ما در اينجا ثابت كرديم كه عزرا در موارد متعدد اشتباه كرده است و گاهى اشتباهات، به خاطر طرح مسئله اى در دو مكان مختلف است. پس چگونه پيامبرى معصوم ـ حداقل در تبليغ ـ اين همه خطا كرده است؟».

ملا رحمت الله هندى در بخش تحريف لفظى به زياده نيز به چهل و پنج شاهد اشاره كرده و آنها را دليل افزودن برخى مطالب به عهدين مى داند كه به برخى از آنها اشاره مى كنيم. وى اضافه شدن چندين كتاب بالاخص هشت كتاب در سال 325 ميلادى به عهد عتيق و هفت كتاب به عهد جديد در سال هاى بعد را مهم ترين نشانه تحريف به زياده دانسته، مى نويسد: «كدام تحريف به زياده، بيشتر از اين كه كتاب هاى مشكوك المؤلف و مشكوك المحتوا يك باره از كتب الهامى و وحيانى شوند»؟

مؤلف در ادامه به شواهدى اشاره مى كند كه نشان مى دهد تورات نوشته حضرت موسى(ع) نيست (ص475 و 479 و...) و مى نويسد: «اكثر عباراتى كه دلالت بر زمان دارند، مثل «تا امروز، الحال، در اين هنگام» الحاقى است و نشانه تحريف به زياده است; زيرا اين عبارات حاكى از زمان حضرت موسى(ع) و داوران و پادشاهان نيست و حكايت از زمان نويسنده دارد.

نويسنده سپس مؤيداتى بر سخن خود از محققان مسيحى نقل كرده است; از جمله:

لوتر در ترجمه آلمانى كتاب مقدس برخى عبارات را حذف كرد و در ابتداى كتابش نوشت: «احدى حق ندارد در ترجمه من دست ببرد، اما سى سال بعد از مرگش تغييراتى در آن انجام دادند، زيرا مرام اهل كتاب بر تحريف و تبديل است» (ص502).

نويسنده در بخش سوم، در تحريف لفظى به نقصان به بيست شاهد اشاره كرده، مى نويسد: «در نسخه عبرى كتاب مقدس، عباراتى هست كه در نسخه يونانى و سامرى نيست و بالعكس، كه نشان از نقصان يا زياده است. تطبيق اين سه نسخه به خواننده اين مطلب را القا مى كند كه غالباً عبارات يا كلمات كوتاه شده اند و اين امر باعث از بين رفتن اعتماد و اطمينانِ لازم به عهدين مى گردد، مثلا در آيه اى: «ولادت هارون و موسى»، آمده و در آيه اى ديگر «موسى، هارون و خواهرشان» آمده است (ص525). يا در انجيل متى آمده: «به ناصره رفت تا ناصرى ناميده شود» ولى در جايى نداريم كه حضرت عيسى(ع) را «عيساى ناصرى» بخوانند (ص538). همچنان كه سلسيوس در قرن دوم ميلادى گفته است: «مسيحيان سه يا چهار بار انجيل شان را تغيير دادند».

به غير از شواهد موجود در كتاب مقدس، تصريح افرادى همچون هورن، نشان از اين دارد كه برخى مواقع تحريف عمداً صورت گرفته است. هورن مى گويد: «اختلاف عبارات اناجيل چهار دليل دارد: 1. سهو و غفلت كاتب; 2. نقصان نسخه منقول عنها; 3. تصحيح خيالى كاتب; 4. تحريف از روى عمد و قصد». شيخ رحمت الله هندى براى تك تك اين ادله شواهدى ذكر كرده است.

نويسنده در ادامه به اين سؤال پاسخ مى دهد كه «چرا در كتاب مقدس تحريف راه يافته است؟» به باور وى، دليل اين امر چند چيز است: عدم دقت نسل دوم به بعد اَحبار يهودى در حفظ تورات و كتب مقدس; حمله بخت النصر و سوزاندن تمام كتاب ها و تخريب معبد; حمله روميان و قتل عام فجيع مسيحيان; مخالفت هاى درونى و عدم اعتبار برخى از نوشته ها نزد اكثريت يا اقليت يا گروه هاى معارض.

بنابراين، از تمام مطالب گذشته به اين نكته مى رسيم كه كتب عهد عتيق و عهد جديد قبل از اسلام بدون سند متصل و قطعى، به دوران اسلام رسيد و قبل از آن، تحريفاتى در آن صورت گرفته و برخى تحريفات بعد از دوران اسلام انجام گرفته است. لذا اختلاف شديد نسخه ها، نشانه بى اعتبارى و عدم الهام و بالتبع عدم حجيّت آنها است و اعتراف مسيحيان به تحريف از نوع نقصان و زيادت، نشانه تحريف در دين موسى و عيسى است. با اتمام بحث تحريف، جلد دوم كتاب نيز به پايان مى رسد. اين دو جلد در يك مجلد به چاپ رسيده است.

باب سوم: در اثبات نسخ در عهدين

در جلد سوم كتاب، مؤلف با تعريف نسخ، بحث خود را شروع كرده، مى نويسد: نسخ يعنى بيان سپرى شدن زمان اجراى حكم. بنابراين در قصص، تاريخ، امور قطعى عقلى، امور حسى، ادعيه و احكام واجب الذات نسخ راه ندارد، بلكه نسخ در احكام عملى است كه ظاهراً مطلق است و اين ظهور به خاطر عدم علم ماست. بنابراين مى پذيريم كه برخى از احكام تورات نسخ نشده است.

نويسنده در ادامه به برخى از احكامى كه در شريعت آدم وجود داشته و در شريعت نوح نسخ شده يا در شرايع سابق بوده و در شريعت حضرت موسى(ع) نسخ شده است، اشاره مى كند.

شيخ رحمت الله هندى معتقد است كه به دليل نسخ شريعت موسوى به دست پولس، اصل مسئله نسخ مورد پذيرش مسيحيان است، ولى سخن بر سر اين است كه آيا در خود مسيحيت نيز نسخ راه دارد يا خير. مسيحيان مدعى اند كه در مسيحيت چيزى نسخ شدنى نيست، اما با مراجعه به اناجيل موارد متعددى را مى توان يافت كه نسخ شده و خود مسيحيان نيز آن را پذيرفته اند.

باب چهارم: در ابطال تثليث

مؤلف محترم اين بخش را با ذكر مقدماتى شروع كرده، مى نويسد: «1. در عهد عتيق خدا واحد است و هيچ چيز شبيه خداوند نيست; 2. عبادت غير خداوند حرام است; 3. در عهد عتيق اگرچه خدا شبيه مخلوقات نيست، ولى آيات زيادى در آن مشعر به جسمانيت خداوند است و آيات تنزيهى در عهد عتيق اندك است; 4. رؤيت خداوند در دنيا امكان ندارد; 5. مجاز در آيات بسيارى راه يافته است; 6. در كلمات منسوب به حضرت عيسى(ع) اجمال و ابهام زياد يافت مى شود كه باعث گنگى و نامفهومى عبارت شده است (ص708); 7. اگرچه عقل ماهيت برخى از اشياء را نمى فهمد، ولى حكم به وجود، امكان و ديگر لوازمش مى كند. همچنين عقل برخى از اشياء را نمى شناسد، با اين حال حكم قطعى به عدم وجود آن مى كند; 8. اگر دو قول تعارض داشت ـ كه از حضرت عيسى مثلا نقل شده است ـ يا بايد آنها را تأويل كرد يا هر دو از حجيت مى افتند. نكته اين كه تأويل نبايد به ضدين بينجامد; 9. وحدت و كثرت از عوارض عام وجود است كه اجتماع آنها باعث اجتماع ضدين مى شود; 10. مسيحيان قائلند كه تثليت و توحيد هر دو حقيقى است، نه اين كه يكى حقيقى و ديگرى اعتبارى باشد; 11. تثليت، مذهب و اعتقادِ هيچ يك از انبياى سابق نبوده است...» (ص718).

فصل اول: ابطال تثليت به براهين عقلى: شيخ رحمت الله هندى پس از بيان مقدمات لازمه، به ابطال تثليت پرداخته، هفت برهان عقلى در ردّ تثليت بيان مى كند و مى گويد: «1. اگر تثليت و توحيد هر دو امر حقيقى است، اجتماع دو ضد حقيقى پيش مى آيد، لذا واجب الوجود متعدد مى شود و بنابراين بايد پذيرفت كه مسيحى، موحد واقعى نيست; 2. اگر هر كدام از سه اقنوم مابه الامتياز خاصى ندارد، پس سه تا معنا ندارد و يكى است و اگر مابه الامتياز دارند، بنابراين خداوند مركب از مابه الاشتراك و مابه الامتياز است و هر چيزى كه مابه الامتياز دارد، محدود است. بنابراين در نظر مسيحيان خداوند بايد مركب و محدود باشد; 3. اگر مابه الامتياز صفتِ كمال باشد، چون مابه الامتياز است پس هر سه اقنوم ندارند، بنابراين صفتى مشترك نيست و برخى از اقنوم ها صفت كمال را ندارند كه نقص است، و اگر صفت كمال نيست، پس خداوند داراى صفت نقص است; 4. پسر كه متجسد گرديده، محدود است و پدر نامحدود; چگونه امكان دارد محدود با نامحدود متحد شود; 5. پدر مجرد است و قديم، اما پسر مادى و حادث; چگونه امكان دارد قديم و حادث و مجرد و ماده باهم متحد شوند. اين انقلاب است و انقلاب محال; 6. پسر ممكن الوجود است و پدر واجب الوجود; چگونه ممكن است كه واجب در ممكن حلول كند؟; 7. پروتستان ها به كاتوليك ها ايراد گرفته اند كه چگونه امكان دارد كه در عشاى ربانى نان و شراب، گوشت و خونِ مسيح شود. حال از خود پروتستان ها مى پرسيم: اگر تبديل شدن نان به گوشت و شراب به خون محال است، چگونه مى پذيريد كه توحيد در عين تثليت و تثليت در عين توحيد محال نيست؟

فصل دوم: در ابطال تثليت با تمسك به اقوال مسيح: نويسنده كتاب در اين فصل به نقد تثليت مسيحيت با تأكيد بر برخى از آيات عهد جديد پرداخته، نشان مى دهد كه برخى از اعمال و اقوال حضرت عيسى(ع) نشان مى دهد كه وى خدا نيست، بلكه بشر و فرستاده خدا است. براى نمونه، در آيه 3 از باب 17 انجيل يوحنا آمده است كه مسيح رسول خداست; در انجيل مرقس باب 12 آمده است كه مسيح وصيت كرد كه خدا يكى است و معبودى غير از او نيست; در انجيل مرقس آيه 32 باب 13 آمده آن ساعت ]قيامت [را پسر هم نمى داند مگر خدا (كه لازمه آن بينونت بين خدا و پسر است); استغاثه هاى متعدد پسر به درگاه خدا نشان مى دهد كه او هيچ گاه براى خود ربوبيت قائل نبود، مثل: خدايا چرا مرا ترك كردى; در رساله اول به تيموتائوس در باب اول، آيه 17 آمده است كه خدا فانى و ديده نمى شود، ولى در آيه ديگر آمده است كه عيسى مُرد و بعد از موت، زنده شد و سپس داخل جهنم شد كه اين دو آيه باهم متعارض است; در آيه 17 از باب 20 انجيل يوحنا آمده است كه من به سوى خداى خود سفر مى كنم... يا در آيه ديگر آمده است كه پدرم بزرگ تر از من است... يا در آيه ديگر آمده است: اين سخن من نيست، بلكه سخن پدرى است كه مرا فرستاده است; و تمام آياتى كه مسيح خود را پسر انسان لقب داده، مشعر به اين مطلب است كه او خدا نيست.

فصل سوم كتاب، در ابطال ادله نقليّه بر الوهيت مسيح است. شيخ رحمت الله در اين فصل به نقد آياتى مى پردازد كه از آنها الوهيت مسيح استنباط مى شود و در مقدمه مى فرمايد: «كلام يوحنا مملو از كنايه و مجاز است و اكثر عبارات انجيل يوحنا احتياج به تأويل دارد; همچنان كه اكثر عبارات منقول از حضرت عيسى(ع) اجمال دارد. اما مسيحيان ـ با اين كه انجيل يوحنا مملو از كنايه و مجاز است ـ توجه خاصى به آن داشته و آن را مبناى تفكر خود قرار داده اند و مجاز را حقيقت گرفته و به اشتباه افتاده اند... ». اين آيات عبارت است از: الف: آياتى كه لفظ پسر خدا بر مسيح اطلاق شده است كه اولا معارض است با آياتى كه از مسيح با عنوان پسر انسان ياد شده است. ثانياً: معناى پسر در اين آيات مجازى است و خود انجيل نيز بر آن صحه گذاشته است. ب: در انجيل مرقس، آيه 39، باب 15 آمده است: «به درستى كه اين انسان پسر خداست»; چنان كه در آياتى لقب پسر شيطان براى افراد طالح به كار رفته است، اين آيات بسيارند و نشان مى دهند كه اضافه در اين عبارات به نحو مجاز است. ج: در انجيل يوحنا، آيه 23، باب 8 آمده است: «شما از پايين و من از فوق ام. من از اين عالَم نيستم». اين عبارت نشان مى دهد كه مسيح انسان نيست; جواب: اين عبارات درباره شاگردان مسيح نيز به كار رفته است. بنابراين بايد بپذيريد كه آنها هم خدايند و حال آن كه هيچ يك از مسيحيان به اين معتقد نيستند. د: مسيح فرموده است: «هر كس مرا مى بيند، پدر را نظاره مى كند» كه نشان مى دهد او همان پدر است كه متجسد شده است; جواب: ديدن خداوند در دنيا نزد مسيحيان محال است. بنابراين در اينجا ديدن به معناى ديدن با چشم نيست، بلكه به معناى معرفت است، يعنى هر كس مرا بپذيرد و مرا بشناسد، خدا را شناخته است. ديگر اين كه آيات بسيارى با اين آيه متعارض است».

مصنّف در پايان اين باب مى نويسد: «اگر تمام اينها صحيح هم باشد، باز اقوال حواريون است نه خود مسيح. ديگر اين كه با اثبات تحريف در اناجيل، چگونه مى توان اعتماد كرد كه اين اقوال از حواريون است، زيرا ما معتقديم مسيح و حواريون از اين اقوال مبرّا هستند و آن را كفر مى دانند».

باب پنجم: در اثبات اين كه قرآن كلام خداست و ردّ اقوال كشيشان در اين باب:

نويسنده كتاب در اين بخش به بيان معجزه بودن قرآن پرداخته، از اين طريق اثبات مى كند كه قرآن كلام خداست. وى در اين زمينه از بلاغت، فصاحت، تحدى قرآن، اخبار به غيب، اخبار صحيح از اُمم سابق، كشف اسرار منافقان، وجود معارف جزئى، عدم وجود اختلاف و غلط در قرآن و الفاظ كم با معناى زياد، به عنوان ادله اعجاز قرآن و كلام خدابودن قرآن ياد كرده است.

فصل دوم: ردّ شبهات مسيحيان بر قرآن: در اين جا، شيخ رحمت الله به پنج شبهه مهم اشاره كرده و به نقد و ردّ آنها پرداخته است. اولين شبهه اين است كه قرآن داراى بلاغت عالى نيست و اگر بپذيريم كه عالى است، دليلى بر اعجاز قرآن نمى شود; زيرا در اين صورت بايد بپذيريم كه تمام آثارى كه داراى بلاغت عالى است، معجزه است; جواب: تحدى قرآن نشان از آن دارد كه بلاغت فوق تصور و توان بشر است. ديگر اين كه مجموعه ادله، دليل اعجاز است، نه فقط بلاغت.

دومين شبهه اين است كه چون در برخى مواضع، قرآن با كتاب مقدس مخالف است; لذا بايد در كلام خدا بودن قرآن ترديد كرد; جواب: ثابت شد كه در كتاب مقدس تحريف صورت گرفته و اين اختلاف مى تواند به خاطر تحريف در عهدين باشد. ديگر اين كه نسخ در تمام اديان پذيرفته شده و اين اختلافات مى تواند از نوع نسخ باشد.

سومين شبهه خود داراى سه شبهه است كه مهم ترين شبهات را در خود جاى داده است: الف: بنابر تصريح قرآن هدايت و ضلالت در دست خداست. پس انسان ها اختيارى در اين زمينه ندارند; ب: بهشت داراى حور و قصور است; ج: جهاد با كفار واجب است و چون اينها قبيح است، پس كلام خدا نيست. نويسنده با اذعان به اين كه اين شبهات، قوى ترين شبهه ها بوده و در اكثر كتاب هاى مسيحيان آمده است، در جواب مى نويسد: «در عهد عتيق و عهد جديد نيز آمده است كه هدايت و ضلالت در دست خداست. ديگر اين كه اين به معناى جبر مطلق نيست و يقيناً در خلقِ شرّ حكمتى نهفته است». لازم به ذكر است كه در اين جا نويسنده كتاب، فقط به جواب نقضى پرداخته و از جواب حلّى طفره رفته است و البته بايد به وى حق داد، زيرا معتقد به مبانى كلامى اهل سنت است و قائل به كسب يا جبر ناخالص است. اما طبق مبانى كلام شيعى مى توان به اين پرسش، جواب حلى داد: طبق نظر ما انسان داراى اختيار بوده و هدايت و ضلالت به معناى نشان دادن راه هاى ضلالت و هدايت است. نيز شرّ در عالَم يا بالعرض است يا بالقياس و ما شرّ ذاتى نداريم.

شيخ رحمت الله در جواب ايراد دوم از شبهه سوم مى نويسد: «عقل، قبيح نمى داند كه بهشت داراى حور و قصور باشد; زيرا همه انسان ها توان لذت بردن از لذايذ معنوى را ندارند. ديگر اين كه بهشت فقط داراى لذات جسمانى نيست و رضوان الله دارد كه براى انسان هاى معنوى بوده كه از لذات جسمانى لذت نمى برند. پس بهشتى كه داراى لذات جسمانى و معنوى است، بهتر از بهشتى است كه داراى يك لذت است».

شبهه چهارم: قرآن داراى امورى كه روح را جلا دهد، نيست. جواب نويسنده اين است كه روح به اخلاق، اعتقادات كامل و اعمال صالح جلا مى يابد كه تمام اين امور در قرآن وجود دارد.

شبهه پنجم اين است كه آيات جهاد با آيه لا اكراه فى الدين در تعارض است. جواب نويسنده اين است كه آيه لا اكراه به وسيله آيات جهاد نسخ شده است. اين پاسخ جاى تأمل دارد; گويا نويسنده جهاد را به معنا يا شامل جهاد ابتدايى و الزام به پذيرش عقيده دانسته است; حال آن كه بنا به گفته محققان سيره نويس پيامبر اكرم هيچ گاه ابتداى به جنگ ننموده و الزام به عقيده نكرده است. بنابراين ادعاى نسخ آيه نفى اكراه غيرضرورى و بلكه نابجاست.

شيخ رحمت الله فصل سوم از باب پنجم را به اثبات صحت احاديث نبوى، كه در صحاح ستة آمده، اختصاص داده است كه خوانندگان را به اصل كتاب ارجاع مى دهيم. وى همچنين فصل چهارم از باب پنجم را به دفع شبهات مسيحيان نسبت به احاديث نبوى اختصاص داده است.

باب ششم: در اثبات نبوت پيامبر اسلام

جلد چهارم كتاب با باب ششم كه در اثبات نبوت پيامبر(ص) و دفع مطاعن است، شروع مى شود. نويسنده به تفصيل به اين بحث پرداخته و پيرامون پنج دليل عمده در اثبات پيامبر اسلام بحث كرده است كه عبارت است از:

1. ظهور معجزات زياد از قبيل اخبار به مغيبات، افعال اعجازى مثل معراج، دو نيم كردن ماه (شقّ القمر);

2. اخلاق پيامبر كه مهم ترين عامل در جذب عرب ها به وى بود;

3. شريعت كامل كه باعث كمال جسمى و روحى انسان مى شود، بر خلاف مسيحيت كه رهبانيت را ترويج مى كند، ولى اسلام دنيا و آخرت را جمع كرده است;

4. گسترش دين اسلام در زمانى اندك با اين كه در ميان اقوامى بود كه فرهنگى نداشتند;

5. بشارت انبياى پيشين به آمدن وى كه در كتب عهد عتيق و عهد جديد به آن اشاره شده است، ولى مسيحيان نمى خواهند آن را بپذيرند و آن آيات را به نحوى تأويل كردند كه به سود آنهاست.

نويسنده كتاب بعد از تفصيل اين مطلب، هيجده بشارت را بيان مى كند كه به برخى از آنها اشاره مى كنيم. در باب 18 سفر تثنيه آمده است: «به زودى پيامبرى مثل تو در ميان برادرانت مى فرستيم». اين عبارت نه اشاره به يوشع است ـ همچنان كه يهوديان گويند ـ و نه به حضرت عيسى ـ همچنان كه مسيحيان گويند اشاره دارد; زيرا يوشع مثل حضرت موسى(ع) نبود و حضرت عيسى «در ميان برادرانت» نبود. در باب 32 سفر تثنيه و باب 21 سفر تكوين از «جبل فاران» ياد شده كه با توجه به آيات ديگرى كه درباره اين موضوع آمده، اين نكته به دست مى آيد كه اسماعيل و مادرش منظور اين آيات است كه از نسل آنها پيامبرى خواهد آمد. نويسنده به تفصيل و با ردّ شبهات مسيحيان به اين بشارات پرداخته كه اين اشاره تاب نگارش همه آنها را ندارد.

فصل دوم، در دفع مطاعن است: شيخ رحمت الله در ابتدا به ديدگاه مسيحيان پروتستان در باب عصمت انبياء پرداخته و اثبات مى كند كه مسيحيان معتقدند كه انبياء گناه كبيره انجام مى دهند; بنابراين برخى مطاعنى كه درباره حضرت محمد(ص) نقل كرده اند و نشان از عدم عصمت وى دارد، بنابر اصول آنها هيچ قدحى نسبت به پيامبر اسلام محسوب نمى شود، اما با اين حال ما به جواب از آن مطاعن پرداخته، آنها را ردّ مى نماييم.

پروتستان ها قائلند كه اسلام به شمشير رواج يافته است، ولى اين ادعايى غير صحيح است. مؤلف در اينجا كمى از جواب طفره رفته و سريع به افعال پروتستان ها پرداخته و مى نويسد: «اينها افعالشان غير از اقوالشان است»، و در ادامه به افعال غير اخلاقى كاتوليك ها و پروتستان ها پرداخته و تاريخ آنها را به تفصيل بيان كرده است; اما در ادامه با اشاره به امان نامه عمر بن خطاب به مسيحيان شام، عملكرد مسلمانان را اخلاقى دانسته، مى نويسد: «شريعت محمدى بر آن است كه كافران در ابتدا با موعظه حسنه به اسلام فرا خوانده مى شوند. اگر قبول نكردند و اهل كتاب بودند، به صلح فرا خوانده مى شوند و بايد در پناه حاكم مسلمان جزيه دهند و از حاكم مسلمان اطاعت كنند و با توافق بر صلح، خون و مال و ناموس و آبرويشان محفوظ است. اما اگر صلح را نيز نپذيرند با شروطى كه در فقه اسلامى آمده است با آنها مى جنگيم و اين حكم شريعت موسوى نيز بوده است. رفتار حسنه مسلمانان نسبت به نصاراى شام در تواريخ خود مسيحيان نيز منعكس شده است. ديگر اين كه خود مسيحيان كه اكنون دم از قبيح بودن جهاد مى زنند، جنگ هاى صليبى را به راه انداختند و چقدر انسان را به صورت غير اخلاقى از دم تيغ گذراندند» نويسنده در توجيه اصل جهاد مى نويسد: «اصلاح عقايد مهم تر از اصلاح أعمال است و تجربه تاريخى به ما آموخته است كه انسان كمتر حق را از روى اختيار مى پذيرد و غالباً تابع تقليد آباء و اجداد خود است. بنابراين، اصل جهاد براى اصلاح عقايد تشريع شده است».

طعن ديگرى كه به پيامبر اسلام زده شده است، مسئله تعدد زوجات پيامبر است. مسيحيان گويند: پيامبر اسلام اين همه همسر اختيار كرد، ولى به مسلمانان فقط اجازه چهار همسر را داد و همسرانش را به پيروانش حرام كرد. نويسنده در جواب مى نويسد: «1. تزويج بيشتر از يك زن در تمام شرايع پيشين جايز بوده است; 2. برخى از ازدواج هاى پيامبر به خاطر از بين بردن عادت زشت جاهلى بوده است، مثل ازدواج حضرت با زينب، همسر زيد و پسر خوانده پيامبر; 3. ازدواج هاى متعدد پيامبر قبل از تشريع چهار همسر بوده است; 4. تحريم زنان پيامبر از سوى خدا بوده و پيامبر در آن دخالتى نداشته است; 5. ازدواج هاى متعدد پيامبر بعد از رحلت خديجه و در زمان پيرى بوده كه بيشتر وجهه سياسى داشته است. نويسنده در اين فصل به جاى اين كه به ردّ مطاعن بپردازد، بيشتر به امور جانبى پرداخته و نشان داده است كه مسيحيان و يهوديان نيز همين مشكلات را دارند.

وى در پايان مى نويسد: «من از پيروان اديان متعجبم كه اعتقادى را در دين ديگر نمى پسندند، در حالى كه عين آن يا شبيه آن در دين خودشان وجود دارد». نويسنده با اشاره به مطالبى ديگر در عصمت پيامبر اسلام، كتاب خود را به پايان مى برد.

1. [↑](#footnote-ref-2)